

WWW.ketab.ir



اشارات تبینی شمس

به انتخاب شکیا ماهیار

کتابخانه

سروشخانه
عنوان قرارداد
عنوان و نام پدید آورنده
مشخصات نشر
مشخصات ظاهری
شابک
وضعیت فهرست نویسی
یادداشت
موضوع
موضوع
شناسه افزوده
شناسه افزوده
رده بندی کنگره
رده بندی دیویی
شماره کتاب شناسی ملی

شمس الدین محمد تبریزی، قرن ۸ ق.
شمس تبریزی، برگزیده
ناشران شمس تبریزی / به انتخاب شکیبا ماهیار.
تهران، بهار ۱۳۹۰.
۱۰۱ ص.
: ۹۷۸-۶۰۰-۵۰۷۷-۹۰-۲ ریا
: فیا.
: کتاب حاضر برگزیده مقالات شمس تبریزی به انتخاب محمد علی موحد است.
عرفان - متون قدیمی تا قرن ۱۲
تصوف - متون قدیمی تا قرن ۱۲
ماهیار، شکیبا، گردآورنده
: موحد، محمد علی
: ۷۰۱۷۲/۷۰۱۳۹۰
: ۲۹۷/۸۲۰
: ۷۸۵۶۱۳۲



انتشارات الهام

اشارات شمس تبریزی

به انتخاب شکیبا ماهیار

حروفچینی و صفحه آرایی: موسسه پروردی

طرح و اجراء نقیسه حکمت

نوبت چاپ: اول ۱۳۹۰

تیراژ: ۳۰۰۰ نسخه

چاپخانه پیام

قیمت: ۴۰۰۰ تومان

ناشر: انتشارات الهام

روبروی دانشگاه تهران، خیابان فخررازی، خیابان وحید نظری (غربی)

شماره ۲۳۳ (۱۶ جدید)، تلفن و دورنگار: ۶۶۴۶۸۰۱۰

www.elhambook.com

mail@elhambook.com

شمس تبریزی

پیرمردی غریب و آواره و در بدر از راه رسید و مولوی را که در شهر قونیه فقیه و عالمی محترم و صاحب مقام استادی و تدریس بود، چنان به هم ریخت، و چنان آتشی در وجودش انداخت که درس و بحث و علم و دانش را رها کرد و به سیر در عالم درونی، و آشنایی با اسرار هستی کشانید.

آورده اند که مولوی در مدرسهٔ نینه فروشان قونیه، تدریس می کرد. هر روز پس از پایان درس، سوار بر استر می شد و به خانه باز می گشت. طُلاب علم، در کنار او و به دنبال استرش روان می شدند و از او دربارهٔ مباحث مربوط به درس، پرسش می کردند.

آن روز، یعنی ۲۶ جمادی‌الثانیة سال ۶۴۲، شمس تبریزی بیرون مدرسه، بر سکوئی نشسته بود. مولوی از دژس و تدریس فارغ شد و سوار بر استر در جمع طلاب، از مدرسه بیرون آمد. شمس نیز در میان شاگردان مولوی، روان شد.

پیرمرد غریب به یکباره اجازه خواست تا مسئله‌ای مطرح کند. مولوی به او گفت: پیرس.

پرسش وی، پرسشی عجیب و غریب، و با پرسش‌های دیگر به کلی متفاوت بود. مولوی تا این مسئله را شنید، نعره‌ای کشید. بی‌هوش شد و از استر فرو افتاد.

شاگردان و طلاب، حیرت‌زده این منظره را می‌نگریستند. آنان نیز سؤال پیرمرد را شنیده بودند اما نه از سؤال او، که از این وضعیت پدید آمده، در عجب بودند.

وقتی مولوی به هوش آمد، دیگر آن مولوی پیشین نبود. پیرمرد را همراه خود برد و با او در خلوت نشست. آری از آن روز به بعد مولوی درس و بحث و مدرسه و شاگردان را رها کرد و شب و روز با شمس

تبریزی به سر برد.

شاگردان و یاران و دوستان مولوی، که با آمدن شمس، همه چیز را به هم ریخته دیدند. و در واقع اندیشیدند که این یک تن، جای همه آنان را برای مولوی پر کرده است، آتش حسد درونشان شعله ور شد و بنای مخالفت با شمس را نهادند. روز به روز بر این ناسازگاری و مخالفت با وی افزوده شد و کار به آنجا کشید که به بدگونی و مخالفت و دشمنی علنی با او پرداختند؛ تا آنجا که شمس تبریزی ناگزیر شد پس از شانزده ماه و در تاریخ ۲۱ شوال ۶۴۳ قوه را ناگهانی و بی خبر ترک کند و به سوی دمشق به راه بیفتد.

با رفتن شمس، آتش ناآرامی و بیقراری به جان مولوی افتاد. نمی دانست که شمس به کجا رفته است. تا این که نامه ای از جانب او رسید و معلوم شد که وی به سرزمین شام رفته است. با آمدن نامه از سوی شمس، مولوی دوباره به جوش و خروش آمد. فرزند خود «سلطان ولد» را با نامه ای به دنبال شمس به دمشق فرستاد و از او درخواست بازگشت به قونیه کرد.

آن‌گاه که شمس بی‌خبر، قونیه را ترک کرد و مولوی را سخت افسرده و غمگین ساخت. شاگردان و مریدان مولوی که با شمس، کینه‌ورزی و مخالفت کرده بودند، از کرده خود سخت پشیمان شدند و به عذرخواهی و توبه نزد مولوی آمدند و قول دادند که اگر شمس تبریزی به قونیه بازگردد، دیگر او را آزرده نسازند و در خدمت او باشند.

شمس تبریزی در ۶۴۴ به قونیه بازگشت و چون پشیمانی و ندامت مخالفان پیشین خود را دید، پوزش آنان را پذیرفت. اما پس از گذشت مدتی، همانان که عذرخواهی کرده بودند، دوباره بنای مخالفت و کینه‌ورزی با شمس را نهادند. این بار و به سال ۶۴۵ شمس تبریزی از قونیه رفت و ناپدید شد و دیگر خبری از او باز نیامد.

به هر صورت با ورود شمس به آسمان قونیه و طلوع او در زندگی مولوی، چنان تحوّل در مولوی پدید آمد که از آن پس، مولوی، مولوی دیوان شمس و مثنوی شد.

شمس تبریزی، اهل نوشتن و کتابت نبود و نمی‌خواست تا کتابی از